

## محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود از دیدگاه ملاصدرا

### The Limitation in Knowing High and Low Ranks of Existence from Mulla Sadra's Point of View

Mohammad Ali Akhgar  
Sayed Sadr Al-din Tahery

محمدعلی اخگر\*  
سید صدرالدین طاهری\*\*

#### Abstract:

Mulla Sadra emphasizes in limitation of human knowledge realistically and constantly and in different phrases calls his readers attention to accepting this fact. One of the most important limitations that Mulla Sadra believes for human knowledge is limitation in knowing high and low ranks of existence. This limitation is formed in the basis of Sadra ontological and epistemological foundations and is based completely on his main doctrines. One of these doctrines is existential gradation. That existence has high and low ranks is one of the branches and requisites of this doctrine. God, immaterial intellects and abstract existence is in the high ranks and material, physique, motion, time, potency and so on is in the low ranks. Sadra according to his existential definition of knowledge considers the knowing of these as impossible. Of course, Mulla Sadra concentrates greatly in limitation in knowing God when he discusses about the limitation of high ranks, and in discussion about the limitation of low ranks, he pays attention to material greatly. He presents vast arguments and discussions for justifying and proving the limitation in knowing high and low ranks of existence and explains these in the basis of his epistemic foundations.

**Key Words:** Knowledge of Grades of Existence, Human's Knowledge, Epistemology, Ontology, Mulla Sadra

#### چکیده:

ملاصدرا، واقع‌گرایانه بر محدودیت معرفت بشری تأکید کرده و به طور دائم و با تعابیر گوناگون، مخاطبان خود را به پذیرش این حقیقت توجه داده است. یکی از مهم‌ترین محدودیت‌هایی که ملاصدرا برای معرفت در نظر گرفته، محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود است. این محدودیت، بر اساس مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی صدرای شکل گرفته و به طور کامل بر نظریات اصلی او مبتنی است. از جمله این اصول، اصل تشکیک در وجود است. یکی از فروع و لوازم این اصل این است که وجود، مراتب پایینی و بالایی دارد. در بالا، خدا، عقول مجرد و موجودات مفارق قرار دارند؛ و در پایین، ماده، جسم، حرکت، زمان، قوه و ... قرار دارند. صدرای مطابق با تعریف وجودی‌ای که از معرفت ارائه داده، شناخت موجودات واقع در این دو طرف را ناممکن خوانده است. البته ملاصدرا در بحث محدودیت معرفت مراتب بالا، بیشتر بر محدودیت ادراک خدا متمرکز شده و در بحث محدودیت معرفت طرف پایین، به محدودیت ادراک ماده توجه بیشتری نشان داده است. او، استدلال‌ها و مباحث مفصلی را برای توجیه و اثبات محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود ارائه کرده؛ و این محدودیت‌ها را بر اساس مبانی معرفتی خود توضیح داده است.

**واژگان کلیدی:** شناخت مراتب وجود، علم انسان، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، ملاصدرا

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۲۷

\* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شیراز، گروه فلسفه و کلام، شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

\*\* استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، گروه فلسفه اسلامی، تهران، ایران

Mohamad.akhgar@gmail.com  
Faculty Member at Islamic Azad University of Shiraz, Philosophy and Kalam Department, Shiraz, Iran (Corresponding Author)

Professor in Department of Islamic Philosophy, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

## مقدمه

تعیین محدودیت‌ها و مرزهای معرفت بشری، یکی از مهم‌ترین وظایف فیلسوفانه‌ای است که اندیشمندان در طول تاریخ پی‌گیری کرده‌اند. در مقابل این تلاش فیلسوفانه، جزم‌انگاران قرار داشته‌اند؛ افرادی که معتقد به مطلق بودن معرفت بشری و امکان شناخت تمام اشیاء و تمام ساحت‌های آن‌ها بوده‌اند (دادبه، ۱۳۸۵: ۱۲). بیشتر فیلسوفان در برابر جزم‌انگاری موضع‌گیری کرده و به تعیین مرزها و محدودیت‌های گوناگون معرفت بشری اقدام کرده‌اند. نتیجه این تلاش و رویکرد فیلسوفانه، طرح مسئله‌ای تحت عنوان «حدود معرفت» به عنوان یکی از مسائل اصلی نظریه معرفت و معرفت‌شناسی است. این مسئله فلسفی، امروزه توسط بسیاری از معرفت‌شناسان غربی از قبیل چیزم (Chisolm, 1996: 3)، آودی (Audi, 1998: 211)، وزلی (Woolly, 1949: 11)، کلین (Klein, 1998, Vol.3: 362)، و موزر (Moser, 2002: 3)، و بسیاری از اندیشمندان مسلمان صاحب نظر در نظریه معرفت از قبیل مطهری (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۶: ۱۵۴)، صدر (صدر، ۱۳۵۸: ۷)، مصباح یزدی (مصباح یزدی، ۱۳۷۲، ج ۱: ۱۶۱)، سبحانی (سبحانی، ۱۳۸۲: ۵) و خسروپناه (خسروپناه، ۱۳۸۸: ۶۸)، به عنوان یکی از مسائل اصلی پیرامون معرفت بشری مورد توجه قرار گرفته است. این توجه تا بدان‌جاست که: «شاید نتوان در معرفت‌شناسی، به بحثی مهم‌تر، جدی‌تر و جنجالی‌تر از تعیین قلمرو معرفت اشاره کرد» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۹۳).

فیلسوفان مسلمان، ضمن آن‌که به طور مسلم شک‌انگار مطلق نبوده‌اند، بدون تردید در نقطه مقابل جزم‌انگاری مطلق قرار داشته و محدودیت معرفت بشری را پذیرفته‌اند. آن‌ها به طور مکرر بر

محدود بودن معرفت بشری تأکید کرده و محدودیت‌های گوناگونی برای معرفت بشری ذکر کرده‌اند. ملاصدرا، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان مسلمان و پدیدآورنده یکی از مکاتب سه‌گانه فلسفه اسلامی، از این قاعده مستثنا نیست. او، به طور دائم و به تعبیر گوناگون، بر محدود بودن معرفت بشری تأکید کرده<sup>۱</sup> و غایت و نهایت عرفان و شناخت را اعتراف به عجز، تقصیر و محدودیت علم انسان دانسته است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۴۸). صدرالمتألهین با پذیرش محدود بودن معرفت بشری، مرزها و محدودیت‌های گوناگونی را از قبیل محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود، محدودیت در شناخت وجود (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۶: ۲۵؛ همو، ۱۳۷۵: ۴۵۸)، محدودیت در شناخت ذات اشیاء (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۴۸) و ... برای معرفت بشری در نظر گرفته است. در این میان، محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود - یا به تعبیر خود صدرالمتألهین، دو حاشیه وجود (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۷: ۲۲۸) - با توجه به این‌که مبنای طرح برخی از محدودیت‌های معرفتی دیگر در فلسفه ملاصدرا است، از اهمیت بسزایی برخوردار است؛ و شناخت آن، موجب فهم هر چه بهتر دیدگاه‌های هستی‌شناختی و معرفتی صدرا خواهد شد. در این مقاله، به بررسی و تحلیل این محدودیت معرفتی بر اساس اصول اساسی فلسفه ملاصدرا خواهیم پرداخت و با تبیین آن، به واقع‌گرایی و پذیرش محدودیت معرفت بشری از سوی ملاصدرا صحه خواهیم گذاشت.

برای دست‌یابی به این هدف، ابتدا با روش توصیفی و تحلیلی، به واکاوی عبارات ملاصدرا در طرح محدودیت برای شناخت مراتب پایینی و بالایی وجود، مبانی هستی‌شناختی و معرفت

شناختی ملاصدرا برای طرح این محدودیت، و استدلال‌های او برای اثبات این محدودیت معرفتی پرداخته، و سپس عبارات خاص ملاصدرا درباره محدودیت در شناخت مراتب بالای وجود را بررسی کرده، و در نهایت به بررسی و تحلیل سخنان اختصاصی ملاصدرا در باب محدودیت بشر در شناخت مراتب پایین وجود می‌پردازیم.

لازم به ذکر است که محدودیت معرفتی بشر در شناخت دو طرف وجود، هر چند گاه به طور مختصر در ذیل مباحث شارحان فلسفه ملاصدرا مورد بحث بوده؛ اما به هیچ وجه، حق این بحث هم چون بسیاری از دیدگاه‌های معرفتی ملاصدرا بجا آورده نشده و بحث در باب این مسئله مهم، به صورت مختصر برگزار شده است.<sup>۲</sup> این مقاله کوشش خواهد کرد بحث جامع و کاملی را در این باره ارائه داده و اهمیت آن را در شناخت دیدگاه‌های فلسفی ملاصدرا آشکار سازد.

#### ۱- تعیین مصادیق مراتب بالا و پایین وجود

یکی از مسائلی که پیش از ورود به بحث باید مشخص گردد این است که ملاصدرا، به هنگام بحث درباره محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود، چه موجوداتی را جزء مراتب بالا و چه موجوداتی را جزء مراتب پایین وجود به شمار آورده است. به بیان دقیق‌تر، در بحث محدودیت ادراک مراتب تشکیکی وجود، تا کجای این سلسله جزء مراتب بالا و تا کجای این سلسله جزء مراتب پایین محسوب گردیده و حکم محدودیت ادراک به آن تعلق می‌گیرد. بی‌شک بالاترین مرتبه وجود در سلسله تشکیکی وجود، خداست و پایین‌ترین مرتبه نیز هیولی است؛ اما ملاصدرا در بحث محدودیت شناختی دو سوی وجود، به محدودیت در شناخت خدا و هیولی اکتفا نکرده، بلکه امور نزدیک به این دو طرف وجود را نیز در حکم

#### ۲- محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود

طرح محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود، در فضای تعالیم اصلی فلسفه ملاصدرا از قبیل اصالت و تشکیک وجود شکل می‌گیرد. همان‌طور که می‌دانیم، ملاصدرا وجود را اصیل دانسته و واقعیت اشیاء را هستی آن‌ها می‌داند. او نگرشی تشکیکی به وجود داشته و موجودات عالم هستی را در سلسله مراتبی تشکیکی تصور می‌کند. این نگاه تشکیکی به وجود و هستی، چنان‌که برخی شارحان ملاصدرا آن را به عنوان یکی از فروع اصلی تشکیک وجود مطرح کرده‌اند، مستلزم این است که

وجود، دو طرف بالا و پایین داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۸۷-۸۸). مطابق این تحلیل، سلسله تشکیکی وجود، از پایین ترین مراتب وجود که در نهایت خست و ضعف هستند شروع شده و به بالاترین مراتب وجود که در نهایت حضور، قوت و وجود هستند ختم می‌گردد؛ و لذا سلسله تشکیکی وجود، دو طرف بالایی و پایینی دارد. از دیدگاه ملاصدرا، این دو طرف وجود، مطابق آنچه در ادامه می‌آید، خارج از قلمروی ادراکی بشر بوده و جزء محدودیت‌های اصلی معرفت بشری است.

لازم به ذکر است که فیلسوفان قبل از ملاصدرا نیز گاه مراتب بالا و پایین وجود را جزء محدودیت‌های ادراکی بشر معرفی کرده‌اند. اما واقعیت این است که بحث آن‌ها در این باب، بسیار مختصر برگزار شده و این فیلسوفان، پیوند این محدودیت را با مبانی فلسفی خود به طور جدی مورد توجه قرار نداده‌اند. به طور نمونه، ابن سینا در «الهیات شفاء» و «مبدأ و معاد»، تحت عنوان محدودیت در شناخت امور ضعیف الوجود و قوی الوجود، به این محدودیت ادراکی اشاره کرده است (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۵۷؛ ابن سینا، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۸)؛ هر چند این اشاره، مختصر و کوتاه، و فاقد تحلیل مفصل و جامع است.

## ۱-۲- ارائه ملاکی کلی برای محدودیت در ادراک

یکی از نکات مهمی که ملاصدرا برای توجیه این محدودیت معرفتی ذکر کرده و بحث خود را در باب محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود، بر آن استوار ساخته، ارائه ملاکی کلی برای توضیح محدودیت ادراک انسان است. به طور کلی، صدرا درک نشدن شیء را از دو جهت دانسته است:

۱) از جهت مدرک: گاه ضعف ادراک ناشی از ضعف قوه درک کننده است؛ مثل محدودیت ادراک نفس در این عالم، که ناشی از همراهی نفس با ماده و تدبیر آن است.

۲) از جهت مدرک: گاه محدودیت ادراکی ناشی از مدرک است. محدودیت ناشی از مدرک، خود به دو صورت رخ می‌دهد:

الف) یا ناشی از نقص، قصور و خفای معلوم است؛ مثل هیولی. در اینجا، ملاصدرا پای اتحاد عاقل و معقول را به وسط کشانده و می‌گوید: این امور، به دلیل ضعف وجودی، به حسب حقیقت با جوهر عاقل متحد نشده و ادراک نمی‌شوند.

ب) یا ناشی از کمال و شدت ظهور معلوم است؛ مثل واجب تعالی و عقول فعال. این امور، به دلیل غایت قوت خود و ضعف نفس، از محدوده ادراکی انسان خارج هستند. در حقیقت، شدت ظهور و استیلاهی این امور، نفس را در ادراک کنه آن‌ها مقهور می‌سازد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۸۳).

ملاصدرا، این ملاک را برای توضیح بسیاری از محدودیت‌های معرفتی به کار برده و در اینجا نیز محدودیت شناخت مراتب بالا و پایین وجود را بر اساس آن تبیین کرده است.

## ۲-۲- تقسیم معلومات انسان

صدرالمتألهین با توجه به ملاکی که ارائه داده، در سلسله تشکیکی وجود، فقط موجوداتی را که در میان این دو طرف بالا و پایین قرار دارند، قابل شناخت دانسته است. او معلومات انسان را به سه دسته تقسیم کرده است:

۱. معلوماتی که وجود متعلق آن‌ها در نهایت قوت و شدت است؛ مثل واجب الوجود، عقول مفارق و جواهر روحانی.

۲. معلوماتی که وجود متعلق آن‌ها در نهایت ضعف بوده و شبیه به عدم است؛ مثل هیولی، زمان و حرکت.

۳. معلوماتی که وجود متعلق آن‌ها بین دو طرف سلسله وجود قرار دارد؛ مثل اندازه‌ها، اشکال،

مراتب بالای وجود نیز از محدوده ادراکی انسان خارج است. ناتوانی انسان از درک این امور به دلیل خفا و تاریکی آنها نیست؛ بلکه شدت وجود، ظهور، تحصل و حقیقت آنها تا بدان جاست که انسان را از درک آنها عاجز می‌سازد. در حقیقت، همراهی نفس با ماده موجب ضعف آن شده و او را از درک اموری که دارای وجود قوی هستند ناتوان می‌سازد؛ زیرا شدت نور این امور، بر قوای ادراکی نفس غلبه کرده و آن را از ادراک این امور ناتوان می‌سازد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳: ۲۹۰).

#### ۲-۴- نزدیکی به واجب بالذات و ممتنع بالذات:

##### عامل محدودیت در شناخت

یکی از توجیهاتی که ملاصدرا برای اثبات محدودیت ادراک مراتب ضعیف و قوی وجود مطرح کرده، نزدیکی آنها به ممتنع بالذات و واجب بالذات است. اساساً امور ضعیف وجودی، از آن جهت که به عدم و ممتنع بالذات نزدیک هستند، از قلمرو ادراک بشر خارج هستند. در حقیقت، با توجه به این که در فلسفه صدر، علم مساوق وجود است و بر اساس آن تعریف می‌شود<sup>۳</sup> (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳: ۲۳۲)، ممتنع بالذات که در نهایت دوری از وجود و حضور است، در نهایت خفاست (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۳۷) و هر آنچه به آن نزدیک است، محکوم به حکم آن در خفا، تاریکی و عدم ادراک است: «و هر چیزی که به ممتنع نزدیک باشد، در حکم محدودیت ادراک به آن نزدیک است؛ مثل هیولای اولی، حرکت، و آن چیزهایی که شبیه آن دو است» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۳۶۷).

در مراتب بالای وجود نیز نزدیکی به واجب موجب محدودیت در ادراک است. در مورد

طعم‌ها، رنگ‌ها و جسم خیالی حاضر برای نفس (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۳۶۸).

او، قلمرو شناخت انسان را فقط در محدوده دسته سوم دانسته و دسته اول و دوم را از قلمرو ادراکی انسان خارج دانسته است. بدین ترتیب اموری از قبیل هیولی، حرکت، زمان و ... که به لحاظ وجودی ضعیف بوده و شبیه به عدم هستند، از قلمرو ادراک و شناخت انسان خارج‌اند. همچنین انسان از درک مراتب بالای وجود، از قبیل واجب الوجود و عقول مجرد که وجود و ظهوری قوی دارند ناتوان است:

«و از این بیان مبین گردید که اشیایی که عقول ما در ادراک آنها ضعیف است، بر دو قسم است: قسمی به اعتبار آن که وجودش فی نفسه ضعیف و جوهرش خسیس است، مثل هیولی؛ و قسمی دیگر که در غایت کمال و تمامیت است، مثل باری عز سلطانه. و این دو قسم از یکدیگر به حسب ذات در نهایت دوری‌اند ... و هر چه تالی هر یک باشد، در ظهور و خفا تابع آن خواهد بود» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، ب: ۴۸).

#### ۲-۳- استدلال ملاصدرا در اثبات این محدودیت

استدلال او برای طرح این محدودیت، بنا بر اصل مساوقت و تناظر ظهور و وجود شکل می‌گیرد. در فلسفه ملاصدرا، ظهور - که ملاک ادراک شیء برای انسان است - مساوق و متناظر با وجود است. این تساوق، ما را به یک نکته مهم معرفت‌شناختی یعنی محدودیت در درک موجودات ضعیف و قوی خواهد رساند. امور ضعیف، از آن جهت که شبیه عدم هستند، از ظهور بسیار کمی برخوردار بوده و لذا از قلمرو ادراکی انسان خارج هستند. در حقیقت، این امور به دلیل این که در نهایت خفا، تاریکی، بطلان و فساد هستند، از حوزه ادراکی بشر خارج می‌شوند. اما طرف دیگر وجود یعنی

این مرتبه از وجود است. صدرا، به تقریب در تمام آثار خود از قبیل مجلدات گوناگون «اسفار» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۹۰ و ۳۶۸؛ همان، ج ۲: ۲۹۸؛ همان، ج ۶: ۷۹)، «مبدأ و معاد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، ب: ۴۸)، «تفسیر سوره توحید» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۵: ۴۱۵)، «الواردات القلبیه» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۵۸: ۵۶)، «المشاعر» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۷۶: ۴۰)، «تفسیر سوره نور» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، الف: ۱۹۱)، «تفسیر سوره اعلی» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، الف: ۱۸۷) و ... به محدودیت انسان در ادراک خدا اشاره کرده است. او، به نقل از ابن عربی، به مثال آینه استناد کرده و گفته است: وقتی انسان در مورد حقیقت آینه و صورت موجود در آن که در این عالم است، دچار عجز در ادراک و حیرت می شود، به طور مسلم در باب خالق خود، ناتوان تر و دچار حیرت و جهل بیشتر است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۰۴-۲۰۵). صدرا در ذیل عناوین گوناگون، به محدودیت انسان در ادراک خدا اشاره کرده است. در اینجا، به موارد اصلی طرح محدودیت در ادراک خداوند، به عنوان بالاترین مرتبه وجود، از دیدگاه ملاصدرا می پردازیم.

### ۳-۲- دلایل ملاصدرا در اثبات این محدودیت

جامع ترین بحث ملاصدرا در باب محدودیت انسان در شناخت حق تعالی، در کتاب «مبدأ و معاد» آمده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲، ب: ۴۳-۵۰). در این کتاب، او مجموعه ای از استدلال ها را برای محدودیت انسان در ادراک خدا گرد آورده است؛ تقریباً تمام استدلال های گوناگونی که ملاصدرا در کتب مختلف خود آورده، در اینجا جمع شده اند. این استدلال ها به شرح زیر است:

واجب، بر خلاف مراتب پایین وجود، شدت ظهور و فیضان و ضعف قوه ادراکی ما موجب عدم ادراک است. همان طور که در مورد مراتب پایین وجود و ممتنع بالذات صدق می کرد، به همین ترتیب هر چه به واجب نزدیک است، به دلیل شدت ظهور و فیضان از قلمرو ادراکی بشر خارج است: «و هر چیزی که به اول تعالی نزدیک است، در حکم محدودیت ادراک نیز به آن نزدیک است» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۳۶۷). در نتیجه، موجودات واقع در دو سوی بالا و پایین سلسله مراتب وجود، از قلمرو ادراکی بشر خارج هستند. آنچه گذشت، بیان مجموعه عبارات ملاصدرا در تشریح محدودیت شناخت هر دو طرف سلسله تشکیکی وجود است. صدرالمتألهین، علاوه بر این عبارات، به طور خاص نیز به محدودیت در شناخت هر یک از این دو مرتبه پرداخته است. ابتدا به بررسی عبارات خاص صدرا درباره محدودیت شناخت مراتب بالای وجود می پردازیم و سپس عبارات خاص او را در باب محدودیت شناخت مراتب پایین وجود مورد تحقیق قرار می دهیم.

### ۳- محدودیت در شناخت مراتب بالای وجود

ملاصدرا، به طور خاص به بحث درباره محدودیت شناخت مراتب بالای وجود پرداخته است؛ البته بحث او در باب این موضوع، بیشتر بر بحث محدودیت شناخت خدا متمرکز است و به اقتضای این رویکرد، در اینجا نیز به محدودیت انسان در شناخت خدا توجه ویژه ای نشان خواهیم داد.

#### ۳-۱- محدودیت در شناخت خدا

بالاترین و قوی ترین وجود در سلسله تشکیکی وجود، حضرت حق است. یکی از مهم ترین محدودیت هایی که ملاصدرا برای معرفت بشری قائل است و پیوسته بر آن تأکید می کند، ناظر بر

منه را تصوّر می‌کند، بعد از آن معانی مصدریه را از آن انتزاع می‌کند. و در اینجا، ابتدا مفهوم وجود انتزاعی را تعقل می‌کند و بعد از آن حکم می‌کند که برای آن منتزعه منه بالذات هست» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲. ب: ۴۴).

۳) استدلال نقضی برای اثبات محدودیت در درک کنه خدا:

اگر کنه واجب تعالی به عقل آید، لازم می‌آید که حقیقتش منقلب گردد؛ زیرا حقیقت وجود صرف که دارای شرط سلب موضوع و شرط سلب سایر اشیاء است، هر گاه به کنه تصوّر شود، موجود در موضوع خواهد بود. چنین چیزی به معنای این است که حقیقت واجب، از آنچه بود منقلب گردد؛ زیرا حقیقت واجب در موضوع نیست. چنین وضعیتی در مورد ماهیات جوهری متفاوت است؛ زیرا جوهریت آن‌ها چنین نیست که باید بالفعل در موضوع باشد، بلکه در موضوع بودن، از عرضیات آن‌هاست که در خارج به آن‌ها ملحق می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲. ب: ۴۴).

۴) استدلال مبتنی بر عدم احاطه معلول بر علت: ملاصدرا، بعد از بیان استدلال‌های ذکر شده گفته است: ممکن است کسی اشکال بگیرد که این دلایل، فقط محدودیت ادراک حصولی در شناخت خدا را نشان می‌دهد؛ اما در اثبات این معنی در مورد ادراک حضوری ناتوان است. ملاصدرا، برای آن‌که نشان دهد ادراک حضوری نیز در شناخت خدا عاجز است، استدلال زیر را تدارک می‌بیند؛ هر چند که استدلال او، محدودیت ادراک حصولی را نیز نشان می‌دهد. این استدلال مبتنی است بر لزوم وجود علاقه وجودی جهت تحقق معلوم شدن شیء برای عالم. مقصود ملاصدرا از علاقه وجودی، علاقه‌ای است که بین علت و معلول شکل گرفته و به موجب آن، معلول وجود می‌یابد. مطابق این استدلال، باید بین عالم و معلوم بالذات،

۱) استدلال مبتنی بر وجود محض بودن واجب و محدودیت ادراک حصولی آن:

فرق واجب و ماهیات ممکن در آن است که عقل می‌تواند به کنه این ماهیت دست یابد، اما دست‌یابی به کنه ذات حق امکان‌پذیر نیست؛ زیرا واجب وجود محض بدون ماهیت است، و لذا تعدّد انحاء وجود ندارد. چنین حقیقتی عین خارجیّت بوده و به ادراک حصولی در نمی‌آید (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲. ب: ۴۳). در منظر ملاصدرا، ادراک حصولی مخصوص امری است که دارای تعدّد انحاء وجود است؛ یعنی امری که بتواند هم به وجود خارجی و هم به وجود ذهنی موجود گردد. چنین چیزی فقط در مورد ماهیات قابل طرح است و لذا واجب که فاقد ماهیت است، به ادراک حصولی در نمی‌آید (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۳۰). به بیان دیگر: «اگر واجب به کنه تعقل گردد، لازم می‌آید که موجود خارجی از آن حیثیت که موجود خارجی است، موجود ذهنی باشد، و این باطل است؛ پس به کنه متصوّر نخواهد شد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲. ب: ۴۴).<sup>۴</sup>

۲) استدلال مبتنی بر ناتوانی قوای ادراکی در درک خدا:

تمام قوای ادراکی - چه عقلی، چه خیالی و چه حسی - در مقام درک خدا در یک رتبه بوده و از درک خدا عاجزند. این از آن روست که احساس، به چیزی تعلق می‌گیرد که در عالم خلق است؛ و تعقل نیز به آنچه در عالم امر است تعلق می‌گیرد، خداوند فوق هر دو عالم است؛ پس حس و عقل از آن محجوب هستند. او در ادامه گفته است که عقل، مفهوم وجود را تصوّر می‌کند و از روی برهان حکم می‌کند که آن، مبدئی دارد که اگر در عقل مرتسم گردد، این مفهوم می‌تواند به صورت لذاته از آن منتزعه گردد؛ لیکن ارتسام این حقیقت در عقل ممتنع است: «پس در ماهیات، ابتدا منتزعه

خواه صورت ذهنی باشد و خواه موجود عینی، علاقه وجودی حاصل باشد؛ علاقه‌ای که موجب علم عالم به معلوم خواهد شد. این امر ناشی از این حقیقت است که اگر این علاقه در علم عالم به معلوم ضرورت نداشته باشد، در آن صورت لازم می‌آید که هر که صلاحیت عالمیت دارد، باید عالم به همه چیز باشد؛ در حالی که چنین نیست.

بر این مبنا، علم حضوری به خدا نیز به نحو اکتناهی امکان‌پذیر نیست؛ زیرا علاقه ممکنات نسبت به خداوند - که علاقه معلول نسبت به علت است - علاقه‌ای است ضعیف که موجب حصول علت برای معلول نمی‌گردد؛ زیرا وجود معلول از این حیث که معلول است، اگر چه بعینه وجود او است برای علتش، لیکن وجود علت از آن حیثیت که علت است، وجود او برای معلولش نیست و مستلزم او نیست. به همین سبب، علاقه علیت موجب عالمیت می‌شود، بر خلاف علاقه معلولیت که موجب عالمیت به کنه نمی‌شود. به طور خلاصه، معلول بودن چیزی برای چیز دیگر مستلزم معلوم بودن اکتناهی آن برای دیگری است. چنین فرضی در حق واجب متفی است.

ملاصدرا، به نقل از برخی حکما، علم اکتناهی نسبت به شیء را منحصر به دو حالت کرده و علم ممکنات نسبت به واجب را از آن خارج دانسته است: «علم به کنه حقیقت شیء حاصل نمی‌شود مگر برای خود آن شیء یا علت آن شیء؛ زیرا حصول آن شیء برای خودش و برای علتش مستلزم علم به کنه است، و آنچه غیر از این دو حصول است، حصول به کنه حقیقت نیست» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ب: ۴۷).

۵) استدلال ضمنی برای اثبات ناتوانی در شناخت خدا:  
ناتوانی ادراک حق - چنان‌که در ادامه خواهد آمد - از سوی خدا نیست، بلکه از سوی ماست؛ زیرا ما

به لحاظ همراهی با ماده، دچار ضعف در ادراک و تعقل هستیم. حال هر چه از ماده دورتر شویم، تعقل ما از آن کامل‌تر خواهد شد و اگر به کلی از ماده مفارقت یابیم، معقول ما از آن جناب کامل‌تر از آنچه پیش از آن بوده خواهد بود. اما باز هم نمی‌توانیم او را به نحو کامل درک کنیم؛ زیرا توان ادراک ما متناهی و خداوند نامتناهی است و متناهی را بر نامتناهی احاطه نیست. لذا غایت معرفت او، اعتراف به عجز و قصور است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ب: ۴۹).

#### ۶) استدلال مبتنی بر شدت ظهور:

این استدلال، یکی از استدلال‌های اصلی ملاصدرا بر اثبات ناتوانی انسان در ادراک خداوند است؛ استدلالی که هم محدودیت ادراک حصولی و هم محدودیت ادراک حضوری را در این زمینه اثبات می‌کند. این استدلال، ریشه در فلسفه اشراق داشته و توسط سهروردی، بر اساس مبانی فلسفه او ساخته و پرداخته شده است. شیخ اشراق در «الواح عمادی» این استدلال را بدین ترتیب آورده است: «و هم‌چنان که ما در آفتاب نظر کنیم و نور او ما را منع می‌کند از احاطت به جرم او، هم‌چنان ما را نشاید که حق را بدانیم و احاطت به ذات او ما را میسر نشود» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۴۳). در این استدلال، بی‌شک ملاصدرا متأثر از حکمت اشراق است و به همین جهت، در بیان این استدلال، به سخنان شهرزوری - شارح بزرگ شیخ اشراق - اشاره کرده و سخنان او را با ذکر نام بیان کرده است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۲: ب: ۵۰).

ملاصدرا، در توضیح این استدلال اشراقی گفته است: از آنجا که واجب به لحاظ فضیلت وجود در بالاترین درجه و در بالاترین مرتبه نورافشانی است، لذا باید وجود او نزد ما ظاهرترین اشیاء باشد؛ اما چون می‌بینیم عکس این مطلب برقرار است، می‌فهمیم که کمال مطلق



برای واجب، ادراک حصولی را ناتوان از ادراک خدا دانسته و جمیع حکماء را در قبول این امر همداستان خوانده است: «اما این که حقیقت واجب از طریق علم حصولی صوری برای کسی معلوم نیست، امری است که هیچ یک از حکما و عرفا در آن شکّی نداشته و ما بر آن برهان اقامه کرده ایم» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۳۰). بعد از ذکر این استدلال، صدرا حسن و عقل را نیز ناتوان از ادراک اکتناهی و کامل حضرت حق دانسته و گفته است: این قوا، توان احاطه به خدا را نداشته و لذا به کنه ذات حق دسترسی ندارند؛ زیرا معلول شأنی از شئون علت است و بر آن احاطه و تسلط ندارد. به همین دلیل، ما هیچ گاه از طریق قوای حسّی و عقلی خود قادر به احاطه و علم اکتناهی نسبت به خدا نمی‌باشیم. او، در باب علم حضوری نیز به محدودیت نسبی در ادراک خدا قائل است. او، هر چند علم حضوری واجب به ممکنات را ممکن دانسته، ولی علم ممکن به واجب را در محدوده ذات ممکنات دانسته و هر کس را در حدّ وجود خود، قادر به درک حضوری خدا خوانده است:

«اما این که ذات او برای هیچ یک از ممکنات به هیچ وجه مشهود نیست، چنین مطلبی درست نیست؛ بلکه هر یک از ممکنات، ذات مقدّس از حصر و قید او را با امکانات و جهات و سویه‌ها، بنا بر آن اندازه که برای مفاضّ علیه ممکن است که مفیض را ملاحظه کند، درک می‌کنند. پس هر یک از ممکنات، به قدر ظرف وجودی خود از تجلّی ذات او بهره‌مند شده و به قدر ضعف، قصور و کوتاهی خود، از احاطه به او محروم می‌مانند؛ زیرا ممکن، به واسطه ضعف وجود و همراهی با اعدام، قوا و مواد، از منبع وجود دور است» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۱۳۱).

خداوند، به زمینه ضعف نفس و دوری آن از منبع وجود و معدن نور و ظهور، نفس را از شناخت حضرت حق ناتوان می‌سازد. این امر، به واسطه سنخ ذات نفس و مقارنت او با ماده بوده و ناشی از حق نمی‌باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۹۱). در حقیقت، نسبت ابزارهای ادراکی انسان به خدا، همانند نسبت چشمان خفّاش به نور خورشید است. به همین جهت، ناتوانی انسان از شناخت خدا، ناشی از خفای حضرت حق نیست؛ بلکه ناشی از شدت ظهور او و قصور و ناتوانی ابزارهای ادراکی انسان است: «واجب الوجود به حسب خودش، آشکارترین و روشن‌ترین موجود است؛ اما به سبب شدت ظهور و استیلای آن بر قوای ادراکی و اذهان، از عقول و ابصار پنهان است. پس حیثیت خفای او بعینه حیثیت ظهور اوست» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۱: ۲۲۲).

**۳-۳ محدودیت ادراک خدا؛ در پاسخ به شبهه فخر رازی**  
ملاصدرا، در جلد اول «اسفار» به اثبات این مطلب پرداخته که واجب الوجود، وجود محض و بدون ماهیت است. او بعد از اثبات این مطلب، اشکالاتی را که افراد مختلف از جمله فخر رازی بر این مسئله فلسفی وارد کرده‌اند نقل کرده است. فخر رازی، در قالب قیاس اقترانی چنین اشکال گرفته که وجود ضرورتاً معلوم است و حقیقت واجب غیر معلوم می‌باشد؛ بنابراین حقیقت واجب غیر از وجود است. برای پاسخ به این شبهه، ملاصدرا به بحث محدودیت انسان در ادراک حق اشاره کرده است. او، کبرای قیاس فخر رازی را نقد کرده و گفته است که ادراک حصولی ما از درک خدا ناتوان است؛ اما ادراک حضوری، شناخت حضرت حق را تا حدودی برای ما حاصل خواهد کرد؛ هر چند که ادراک حضوری به کنه حضرت حق نیز محال است. او، با استناد به عدم تعدّد انحاء وجود

نتیجه چنین تحلیلی آن است که علم حضوری به خداوند، به نحو اکتناه و به طور کامل نیست و لذا هر موجودی، به اندازه ظرفیت وجودی خود، شأنی از شئون خدا را ادراک خواهد کرد و درک ذات او به نحو اکتناه، برای هیچ موجودی ممکن نیست؛ حتی عقل اول نیز به صورت کنهی به حقیقت واجب دست‌رسی ندارد و حق را از پس حجاب خود می‌بیند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳، ج: ۸۵).

### ۴-۳- اشکالات وارد شده به توجیه ملاصدرا و پاسخ آن

بر این دیدگاه ملاصدرا ممکن است اشکالی وارد شود و آن این‌که چون ذات واجب بسیط است و مرکب از حیثیات و وجوه گوناگون نمی‌باشد، یا معلوم بالکنه و یا مجهول بالکل است. بر اساس این توضیح، اگر علم حضوری نفس به ذات باری مورد قبول باشد، این علم الزاماً باید متعلق به نفس حقیقت بسیط واجب به نحو اکتناه باشد. پاسخ این اشکال چنین است که اگر چه ذات اقدس خداوند بسیط محض بوده و جزء جزء شدن بر نمی‌دارد، لیکن علم به آن به وسعت معلوم نبوده و هر شناسنده‌ای، در حوزه وجود و شهود خود از آن نصیب می‌برد. بنابراین هیچ مخلوقی به کنه ذات واجب پی نمی‌برد؛ بلکه هر مخلوقی، از طریق حجاب مشاهده ذات خود به شهود خداوند نائل می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج: ۱: ۱۳۲).

اشکال دیگری که بر اساس ادعای فنای عارفانه مطرح می‌گردد چنین است که اگر انسان به مقام فنا برسد، تنگنایی که از ناحیه وجود او تحمیل می‌گردد شکسته خواهد شد؛ لذا در آن حال، دلیلی بر عدم اکتناه ذات واجب تعالی وجود ندارد. پاسخ این است که فنا، به معنای نابودی و زوال نیست؛ زیرا نابودی نقص است، در حالی که

فنا از عالی‌ترین مقامات عرفان است. به همین دلیل، اهل عرفان فنا را نابودی نمی‌دانند؛ بلکه آن را عدم التفات به ذات خود و توجه تام به حضرت حق معرفی کرده‌اند. با این توضیح معلوم می‌گردد که عارف در مقام فنا نیز همواره در حجاب تعین و ایت خود باقی است و حجاب او، هرگز بدان گونه مرتفع نمی‌شود که حکمی برای آن باقی نماند. پس در حالت فنا نیز علم اکتناهی به حضرت حق ممکن نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج: ۱: ۱۳۲).

### ۵-۳- هویت غیبی ذات حق

ملاصدرا، در رساله «ایقاز النائمین» و در جلد دوم «اسفار»، موجودات را به سه دسته تقسیم کرده است: (۱) موجودی که به غیر خود تعلق و وابستگی ندارد. (۲) موجودی که متعلق و وابسته به غیر است. (۳) وجود منبسط (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۵؛ همو، ۱۴۲۸، ج: ۲: ۳۶۷). او، هویت غیبی ذات حق را مصداق دسته اول دانسته و در باب آن گفته است:

«هویت غیبی حق، موجودی است که وجود آن به غیر تعلق نداشته و به قید خاصی مقید نیست. او در نزد عرفا، تحت عنوان هویت غیبی، غیب الهویه، غیب مطلق و ذات احدیت شناخته می‌شود. او، ذات حق تعالی به اعتبار لا تعین است و تنزیه صرف به این مرتبه باز می‌گردد. او، کسی است که اسم، رسم و صفتی نداشته و به او، معرفت و ادراکی تعلق نمی‌گیرد» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۱: ۵).

به باور صدرا، هیچ گونه علم و معرفتی به این مرتبه تعلق نمی‌گیرد و هیچ گونه اسم و رسمی برای آن وجود ندارد؛ زیرا هر چیزی که دارای اسم و رسم و صفت و تعلق معرفت و ادراک و خبری باشد، مفهومی است که در عقل و وهم موجود

ملاصدرا در جلد هشتم «اسفار»، ما کنه ذات حق را درک نمی‌کنیم و فقط به خواص و لوازم او، آن هم خواص و لوازم اضافی و سلبی، دسترسی داریم (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۸: ۲۳۶). از همین روست که برخی از محققان معاصر، مانند خسروپناه و پناهی‌آزاد، هنگامی که به بحث درباره محدودیت انسان در ادراک خدا از دیدگاه ملاصدرا پرداخته‌اند، تنها مرتبه‌ای را که به طور کلی از ادراک انسان - اعم از ادراک حضوری و حصولی - خارج دانسته‌اند مرتبه ذات و کنه حضرت حق است (خسروپناه و پناهی‌آزاد، ۱۳۸۸: ۳۲۰).

۲) معرفت صفات حق: ملاصدرا درک این مرتبه را آسان‌تر و مجال معرفت را در آن وسیع‌تر دانسته است؛ زیرا صفات، مفاهیم عقلی‌ای هستند که بین خدا و ماسوا مشترک می‌باشند. تفاوت فقط در این است که در واجب، مصداق ذاتی این صفات در نهایت شدت و ظهور تحقق دارد؛ ولی در ماسوا چنین نیست. علی‌رغم وجود این مطلب، معرفت صفات، و به ویژه برخی از آنها، دشوار است: «و دشواری شدیدی در معرفت صفات وجود دارد به این علت که معرفت برخی از صفات، مثل کلام، جز برای اهل بصیرت ثاقب امکان‌پذیر نیست؛ و هم‌چنین سمع و بصر و استوای بر عرش و ابتلاء و غیر آن را جز راسخون در علم نمی‌شناسند» (صدرالدین شیرازی، بی‌تا: ۸).

اشاره به این نکته ضرورت دارد که هر چند صدرالمتألهین شناخت مفهوم صفات یا حداقل برخی از صفات را امکان‌پذیر دانسته اما با این حال، او شناخت حقیقت و واقعیت این صفات را ناممکن خوانده است. او، بنا بر توحید صفاتی، گفته است: تنها چیزی که از صفات برای ما حاصل می‌شود، مفهوم آنهاست؛ اما عینیت صفات قدسی متوجه مفهوم آنها نیست، بلکه به این حقیقت برمی‌گردد که به ازای این صفات، حقیقتی متعالی

است؛ در حالی که خداوند، غیب و مجهول مطلق است و مفهومی از جمله مفاهیم موجود در عقل و وهم نیست. از سوی دیگر، چیزی به معرفت و ادراک درمی‌آید که تعلق و وابستگی به غیر داشته باشد؛ در حالی که خدا، قبل از تمام اشیاء بوده و بی‌نیاز مطلق است. به همین سبب، هیچ راهی برای ادراک او وجود ندارد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۲: ۳۶۷). در ادامه، ملاصدرا توضیح داده است که هیچ انسانی قادر به شهود و درک هویت غیبی حضرت حق نیست و شناخت او، فقط از طریق آثار و مظاهر آن ممکن است.

### ۶-۳- مراتب گوناگون معرفت به خدا و محدودیت در شناخت آنها

ملاصدرا، در آثار گوناگون خود و به ویژه در «مفاتیح الغیب» و «المظاهر الالهیه»، معرفت خدا را بر سه مرتبه می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ همو، بی‌تا: ۷-۸):

۱) معرفت ذات حق: چنان که در بخش‌های قبل نیز مورد بحث قرار گرفت، معرفت ذات حق به ویژه به نحو اکتناه امکان‌پذیر نیست. این مرتبه دورترین مرتبه از ذکر و فکر است؛ زیرا هویت واجب بسیط بوده و به لحاظ شدت نور و وجود نامتناهی است. حقیقت واجب، عین تشخیص و تعیین است و لذا مفهوم، مثل، مشابه، ضد، حد، برهان و شاهد ندارد. به همین سبب، عقل راهی به ادراک آن نداشته و از تفکر در ذات خدا نهی شده است. «قرآن» نیز در مورد ذات حق، صرفاً به تقدیس و تنزیه پرداخته است.

در مجموع می‌توان گفت تأکید ملاصدرا بر محدودیت ادراک انسان، بیشتر بر ادراک کنه و ذات حضرت حق متمرکز است: «شکی نیست که حقیقت واجب تعالی، برای علماء بالکنه معلوم نبوده و برای غیر علماء، به هیچ وجه معلوم نیست» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۶: ۶۳). به تعبیر

این‌که شناخت نسبی عقول مجرد را ممکن دانسته، آن‌ها را به جهت شناخت اکتناهی و احاطه نسبت به ذات، جزء محدودیت‌های معرفت بشری معرفی کرده است.

#### ۴- محدودیت در شناخت مراتب پایین وجود

ملاصدرا، به طور جداگانه و مفصل، به بحث درباره محدودیت شناخت مراتب پایین وجود پرداخته است. او، به صراحت، هیولی، حرکت، زمان، قوه و نامتناهی را جزء مراتب پایین وجود محسوب کرده و آن‌ها را به عنوان موجوداتی دارای وجود ضعیف، جزء محدودیت‌های معرفتی بشر معرفی کرده است. البته او در این حد متوقف نمانده و حتی تا بدان‌جا پیش رفته که کلیه اموری را که به نحوی با ماده و هیولی همراه هستند و به ویژه اجسام، به نحوی ملحق به حکم محدودیت در شناخت دانسته است. او می‌گوید: اجسام نه به صورت بالفعل و نه به صورت بالقوه، شأن و شایستگی معلوم شدن را نداشته و جزء محدودیت‌های معرفت بشری هستند. ما از طریق ادراک حضوری نمی‌توانیم اجسام را درک کنیم؛ زیرا اجسام مادی، وجود ادراکی نوری نداشته و از این جهت، نزد عالم حضور نمی‌یابند و به ادراک او در نمی‌آیند. ادراک حضوری به اجسام مادی تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا حضوری برای آن‌ها متصور نیست تا به ادراک حضوری دربیایند: «بیشتر اقوام از مطلبی که ما اثبات کردیم غافل هستند. مطابق این مطلب، مادیات و ظلمات نزد هیچ کسی حضور ندارند. آن‌ها در نزد مبادی خود انکشافی ندارند جز به وسیله انوار علمی‌ای که متصل به آن‌ها بوده، در حقیقت تمام ماهیت آن‌ها بوده و به وسیله آن‌ها موجود شده‌اند» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۶: ۱۴۴-۱۴۵).

نتیجه این دیدگاه آن است که فقط یک راه برای درک این امور باقی می‌ماند و آن ادراک

وجود دارد که به چنگ فهم و حصر عقل و وهم در نمی‌آید (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۳۲۴). به همین علت است که او، حقیقت صفات گوناگون خدا از قبیل وحدت و ... را مجهول‌الکنه دانسته است: «وحدت خدا، وحدت دیگری است که همچون ذات خدا، کنه آن مجهول است» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۴۱: ۲۲۱).

۳) معرفت افعال حق: صدر، شناخت معرفت افعال باری تعالی را ممکن خوانده؛ اما با توجه به مرتبط بودن آن به صفات و ذات حق، احاطه کامل به تمام آن را از توان انسان خارج دانسته است: «و اما معرفت افعال دریایی است که اطراف آن بسیار وسیع بوده و هر شخصی، به قدر توان شنای خود، در آن خوض کرده و در امواج آن شنا می‌کند. اما هیچ کس، هیچ وقت به همه آن دست نخواهد یافت؛ زیرا معرفت افعال، به معرفت صفات مرتبط است، چنان‌که معرفت صفات به معرفت ذات مرتبط است. در عالم وجود نیز جز ذات و صفات او نیست» (صدرالدین شیرازی، بی تا: ۸).

در مجموع، وسیع‌ترین و روشن‌ترین بحث ملاصدرا در باب محدودیت در ادراک مراتب بالای وجود، در مورد خدا آمده است. سایر امور مطرح در این سوی سلسله تشکیکی وجود، به جهت محدودیت ادراک آن، چندان مورد بحث ملاصدرا نبوده و سخنان او در باب محدودیت شناخت آن‌ها، منحصر به آن مواردی است که در بخش دوم مقاله ذکر گردید. البته لازم به ذکر است که وقتی از محدودیت ادراک خدا و عقول مجرد، به عنوان مراتب بالای وجود، سخن به میان می‌آید، مقصود محدودیت در شناخت اکتناهی ذات آن‌ها و احاطه نسبت به هویت و حقیقت آن‌هاست و گر نه، شناخت نسبی این امور از طریق افعال، آثار و صفات آن‌ها ممکن است. لذا ملاصدرا در عین

به هنگام مواجهه با امور مادی، از طریق ابداع به کمک فیض خداوند ساخته است. اجسام مادی، به دلیل ضعف وجودی، به خودی خود و به صورت لذاته برای ما قابل شناخت نبوده و در حقیقت، شایستگی معلوم بودن را ندارند.<sup>۵</sup>

ملاصدرا، در جلد هشتم «اسفار»، به توضیح بیشتر این مطلب پرداخته است. او، صورت را به دو قسم صورت مادی و صورت غیر مخلوط به ماده تقسیم کرده و علم را صرفاً مخصوص صور نوع دوم دانسته است. دلیل آن چنین است که صور مادی، وجود منقسم، متحیز، و جهت دار دارد و فعلیت آن‌ها عین قوه است و با ماده و هیولی متحد می‌باشند. این صور، به دلیل ضعف وجودی، مصداق تأویلی آیه «کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی إذا جاءه لم یجده شیئا» می‌باشند و فاقد وجود ادراکی هستند. بدین روی، این امور به لحاظ وجود خارجی خود، محسوس، متخیل و معقول نبوده و معلومیت آن‌ها همچون نبود علم است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۸: ۲۸۷).

#### ۴-۱- تعریف معرفت: مبنای طرح این محدودیت

اگر تعریف علم را از نظر ملاصدرا بررسی کنیم، درمی‌یابیم که طرح این محدودیت توسط وی، کاملاً بر اساس مبنای معرفت شناختی او ساخته و پرداخته شده است. در حقیقت، محدودیتی که صدرا برای ادراک ماده و اجسام قائل است، محدودیت ناشی از تعریف است. چنان‌که در پی نوشت‌ها آمده است، ملاصدرا علم را به وجود صوری برمی‌گرداند. چنین تعریفی مستلزم آن است که آنچه بهره‌ای از وجود نبرده و یا به شدت مخلوط به عدم است، از قلمرو تعلق علم خارج گردد. موجودات موجود در طرف پایینی سلسله تشکیکی وجود - از قبیل هیولی، حرکت، زمان، اجسام و حتی برخی عوارض آن‌ها، مثل مقدار و

با واسطه است. بدین ترتیب، اجسام مادی صرفاً از طریق صورت خود به ادراک ما درآمده و خود آن‌ها مدرک بالذات نیستند. به بیان دیگر، اجسام مادی به صورت لذاته جزء مراتب علم نبوده و وجود ادراکی ندارد: «وجود این موجودات مادی، در مواد هیولانی ظلمانی قرار دارد که در سخن پروردگار، چنین به آن اشاره شده است: «و ما آن را جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم»؛ یعنی به واسطه ارتسام صور قدریه معلوم آن‌ها در قوای ادراکی. پس آیا این از مراتب علم است، چنان‌که گمان می‌شود یا نه؟ حق این است که این ظن فاسد و وهم باطل است؛ پس این وجود، وجود ادراکی نیست، چنان‌که ما نیز بر آن برهان اقامه کردیم» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۶: ۲۵۱).

مقصود ملاصدرا از این عبارت، در جلد اول «اسفار» و به هنگام تقسیم معلومات انسان به سه دسته روشن می‌گردد. او، به هنگام بحث در باب اموری که بین مراتب بالا و پایین سلسله تشکیکی وجود قرار دارند و درک آن‌ها بر خلاف مراتب بالا و پایین ممکن است، این تعبیر را به کار برده است: «و از جمله موجودات گروهی هستند که بین مراتب بالا و پایین وجود قرار دارند، مثل موجودات مادی نزد گروهی و مثل اجسامی که در خیال ما هستند؛ زیرا جسم تا زمانی که صورت آن به نحوی جدا نشده، علم به آن ممکن نیست» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۳۶۸). این تعبیر، عملاً بیان‌کننده دیدگاه ویژه ملاصدرا در باب ادراک جسم و امور مادی است. او، چنان‌که در عبارت بالا آمده، با دیدگاه قوم - که بیان‌کننده دیدگاه بسیاری از فلاسفه است - در زمینه ادراک اجسام و موجودات مادی مخالفت کرده و اجسام را به لحاظ ضعف وجودی، شایسته معلومیت ندانسته است. در حقیقت، آن چیزی که ما درک می‌کنیم، اجسام خیالی قائم به نفس است که نفس،

عدد - دقیقاً چنین وضعیتی دارند؛ زیرا ضعف وجودی این امور تا به آن حد است که نزدیک به عدم هستند و لذا شایستگی تعلق علم را ندارند: «پس دانسته شد که وجود چیزی است که با شدت و ضعف مختلف می‌گردد و نهایت ضعف وجود این است که آن وجود، از باب هیولی و حرکت و مقدار و عدد باشد. و اسم علم، جز بر وجودی که از جنس صورت است اطلاق نمی‌گردد؛ و لذا بر وجودی که از باب ماده است و آنچه با آن مخلوط است و جوهر آن در پوشش ماده مستغرق است، تعلق نمی‌گیرد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۸: ۶۷).

بنابراین معلوم نبودن اجسام به سبب نحوه وجود آنهاست و از ذات و هویت آنها برمی‌خیزد. در حقیقت، اجسام و احوال آنها، وجودی مخلوط به اعدام و حجب ظلمانی دارند و وجود و عدم، وحدت و کثرت و جمعیت و جدایی، در آنها با هم همراه هستند و به همین جهت، بدون نیاز به هر گونه مانع خارجی، شایستگی معلوم بودن را ندارند. بنابراین منع از معلومیت در اینجا، ناشی از داشتن محل و ماده و ناشی از همراهی با ملبس و غواشی بیرونی نیست؛ بلکه ناشی از خود نحوه وجود این اشیاء است. نحوه وجود این اشیاء به حدی ضعیف و مشوب به عدم است که شایستگی معلوم بودن را نداشته و نحوه وجود آنها، حجاب آنهاست.

#### ۲-۴- استدلال‌های ملاصدرا در اثبات این محدودیت

ملاصدرا، در جلد هفتم «اسفار» و در ذیل این بحث که جمیع موجودات - اعم از عقول، نفوس، صور، اجسام و اعراض - دارای حیات، علم، قدرت و اراده هستند، به بحث درباره خفای ماده و اجسام پرداخته است. او در باب محدودیت ادراک ماده گفته است: چون ماده حتی برای خود، وجود

و حضوری ندارد، به طریق اولی از غیر خود نیز غایب و مخفی است: «پس ذات ماده، از ذات خود پنهان است؛ زیرا ذات او از ذاتش به واسطه ذاتش در حجاب است، چه رسد به این که شیئی به واسطه شیء دیگر، از خودش در حجاب باشد یا به واسطه خودش، نزد شیء دیگر و از شیء دیگر مخفی باشد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۷: ۲۰۸-۲۰۹). در ادامه، او برای اثبات محدودیت در ادراک اجسام مادی و عدم شایستگی آنها برای تعلق علم، استدلال‌های زیر را ارائه کرده است:

۱) امتداد و انبساط جسم در مکان و افتراق اجزای آن از یکدیگر به لحاظ وضع و حیز آن، دلیل اول ملاصدرا بر این امر است؛ زیرا ما می‌دانیم که وجود جسم در وضع و حیز خود، همان نحوه وجود آن است. لذا اختلاف اجزای جسم در وضع و مکان، همان اختلاف اجزای آن در وجود و تشخیص است. بدین ترتیب، اجزای جسم به گونه‌ای هستند که حضور هر یک از آنها، همراه با عدم سایر اجزاء است؛ اجزایی که مقوم ذات و وجود آن و محصل ماهیت و هویت اتصالی آن هستند. بنابراین ذات جسم مقوم به اعدام و حجابهاست و از خود و غیرش مخفی و پنهان است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۷: ۲۰۸-۲۰۹).

۲) جسم، از جهت تجدّد طبیعی و تبدل و سیلان در وجود، همچون آب جاری است. جسم دائماً در حال حرکت بوده و آن به آن تغییر یافته و تحقق می‌یابد؛ و به همین سبب، در هر لحظه، به نحو متفاوتی حادث می‌گردد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۷: ۲۰۹).

نتیجه این استدلال‌ها آن است که ماده و اجسام، خفای ذاتی دارند و به عنوان مراتب پایین وجود، مشمول حکم محدودیت در ادراک هستند.

## نتیجه‌گیری

ملاصدرا، معرفت بشری را همچون وجود او محدود دانسته و بر پذیرش و قبول محدودیت معرفت بشر تأکید کرده است. او، محدودیت‌های گوناگونی برای معرفت بشری قائل است. این محدودیت‌ها، در فضای اصول و تعالیم اساسی فلسفه او شکل گرفته و فهم آن‌ها، در شناخت هر چه بهتر اندیشه‌های فلسفی ملاصدرا بسیار مؤثر است. یکی از اصول هستی‌شناختی صدرا، تشکیک در وجود است. ملاصدرا نگرشی تشکیکی به وجود و هستی داشته و موجودات گوناگون را در مراتب گوناگون این سلسله تشکیکی قرار می‌دهد. نتیجه این نگرش تشکیکی آن است که وجود و هستی، دو طرف بالایی و پایینی پیدا می‌کند. در طرف بالای سلسله تشکیکی وجود، خدا و عقول مجرد قرار داشته و در طرف پایین این سلسله نیز هیولی، اجسام، حرکت، زمان، قوه و نامتناهی قرار دارند. یکی از مهم‌ترین محدودیت‌هایی که ملاصدرا برای معرفت بشری در نظر گرفته، محدودیت در شناخت این دو طرف وجود است. طرح این محدودیت از دیدگاه صدرا، به طور کامل بر اساس مبانی معرفت‌شناختی او و به ویژه، بر اساس تعریف او از معرفت شکل می‌گیرد. ملاصدرا، معرفت را بر اساس وجود تعریف کرده و آن را مساوق با وجود خوانده است. بر اساس این تحلیل از معرفت، موجودات واقع در مراتب پایین وجود، به سبب ضعف وجود؛ و موجودات واقع در مراتب بالای وجود، به سبب قوت وجود و ضعف قوای ادراکی ما، از محدوده شناخت بشر خارج هستند.

در این بحث، صدرالمتألهین گاه محدودیت در شناخت مراتب بالا و پایین وجود را با هم مورد بحث قرار داده؛ و گاه صرفاً محدودیت معرفت به

مراتب بالای وجود را مورد توجه قرار داده؛ و در مواردی نیز فقط به محدودیت معرفت بشر در شناخت مراتب پایین وجود پرداخته است. او، ملاکی کلی برای وقوع محدودیت در معرفت بشری ارائه کرده و بر اساس آن ملاک و با توجه به مبانی معرفت‌شناختی خود، به توجیه و اثبات محدودیت شناخت مراتب بالا و پایین وجود اقدام کرده است.

ملاصدرا، به هنگام بحث درباره محدودیت در شناخت مراتب بالای وجود، بیشتر بر بحث محدودیت در شناخت خدا متمرکز شده است. شاید بتوان گفت که در فلسفه ملاصدرا، بیش از هر چیز دیگری در باب محدودیت در ادراک خدا سخن گفته شده است. او، در کتب گوناگون خود، به این محدودیت اشاره کرده، استدلال‌های فراوانی را جهت محدودیت در ادراک خدا فراهم کرده و مراتب گوناگونی را برای معرفت خدا در نظر گرفته است. بیشترین تأکید او در این بحث، محدودیت در ادراک اکتناهی ذات خداوند است. او، هم ادراک حصولی و هم ادراک حضوری را از اکتناهی ذات خدا عاجز دانسته و همه موجودات را در شناخت اکتناهی ذات حق، در حجاب خوانده است. صدرا، حکم بقیه موجودات واقع در مراتب بالای وجود، از قبیل عقول مجرد را نیز ملحق به حکم واجب دانسته و عجز انسان را در شناخت کامل آن‌ها تبیین کرده است.

اما در باب محدودیت در شناخت مراتب پایین وجود، ملاصدرا برخی امور از قبیل هیولی، حرکت، زمان، قوه و نامتناهی را به صراحت، به عنوان مراتب ضعیف و دانی وجود معرفی کرده و آن‌ها را جزء محدودیت‌های معرفت بشری ذکر کرده است. در باب اجسام نیز او آن‌ها را جزء امور ضعیف الوجود معرفی کرده و نحوه وجود آن‌ها را شایسته تعلق علم ندانسته است. بحث او در باب

## پی‌نوشت‌ها:

- محدودیت ادراک اجسام، کاملاً بر مبانی معرفت شناختی او و به ویژه تعریف وجودی او از معرفت مبتنی است.
- در مجموع، مهم‌ترین محدودیتی که ملاصدرا برای معرفت بشری در نظر گرفته، محدودیت در شناخت مراتب پایین و بالای وجود است. طرح این محدودیت از سوی ملاصدرا، نشان از نگرش واقع‌گرایانه ملاصدرا به معرفت بشری دارد و بیان‌کننده این حقیقت است که او، تسلیم دیدگاه‌های جزم‌انگارانه نشده، و محدودیت معرفت بشری را فیلسوفانه پذیرفته و بر آن تأکید کرده است.
- ۱- ملاصدرا به تعبیر گوناگون، محدود بودن معرفت بشری و لزوم اذعان و پذیرش آن را مورد تأکید قرار داده است. او، بخشی از عالم را وجود غیر ادراکی نامیده (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۶: ۱۳۵) و معرفت را دریایی خوانده که انتهایی ندارد و هر کس تا حدی می‌تواند از آن بهره‌مند گردد (صدرالدین شیرازی، بی تا: ۹۹؛ همو، ۱۳۶۳، الف: ۲۱۴). او، به طور مکرر، قید بسیار مهم «به اندازه طاقت بشری» را در تعریف فلسفه ذکر کرده و با ذکر این قید، به محدود بودن معرفت بشری توجه داده است (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۴۸؛ همان، ج ۳: ۴۰۱). تمامی این تعبیر به همراه برخی دیگر، بر تأکید فراوان ملاصدرا بر محدود بودن معرفت بشری و لزوم پذیرش آن دلالت دارد.
- ۲- درباره دیدگاه مفسران ملاصدرا، نک: (جوادی آملی، ۱۳۷۵، بخش چهارم از جلد اول: ۱۵۸-۱۵۹؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۳۸-۳۳۹).
- ۳- ملاصدرا، در کتب مختلف و در جایگاه‌های گوناگون، علم را بر اساس وجود تعریف کرده است. تعریف نهایی او از علم چنین است: «اما طریقی که ما اختیار کردیم، علم را عبارت از وجود مجرد از ماده وضعی می‌داند» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳: ۲۳۲). «از آنجا که مرجع علم به نحوه‌ای از وجود، یعنی وجود مجرد حاصل برای جوهر شناسنده یا نزد جوهر شناسنده باز می‌گردد...» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۱: ۲۸۴).
- ۴- جوادی آملی در «رحیق مختوم»، به تفصیل این استدلال را شرح داده است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، بخش دوم از جلد اول: ۱۸۲-۱۸۳). مراجعه به توضیح ایشان، جهت فهم هر چه بهتر استدلال مزبور، مفید است.
- ۵- بیان این نکته، می‌تواند در فهم هر چه بهتر این مطلب مفید باشد که در دیدگاه ملاصدرا، ادراک حسی - که مخصوص درک عالم ماده است - در حقیقت به صور خیالی قائم به نفس تعلق می‌گیرد و خود اجسام مادی، متعلق این ادراک نیستند. حتی



## منابع:

- ملاصدرا گاه به صراحت ادراک عالم اجسام را از طریق افاضه صور ادراکی از مبادی عالی دانسته و خود این عالم را به صورت بالذات شایسته معلوم شدن ندانسته است: «بلکه احساس بدین ترتیب حاصل می‌شود که از واهب صورت ادراکی، نوری افاضه شده و بدین وسیله ادراک و شعور برای انسان حاصل گردد. پس این صورت نوری، حس کننده بالفعل و محسوس بالفعل است. اما قبل از آن، نه حس کننده و نه محسوس جز به صورت بالقوه وجود ندارد. اما وجود صورت در ماده مخصوص، از معدات فیضان آن صورت که محسوس و حس کننده بالفعل است می‌باشد» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۲۸، ج ۳: ۲۵۰).
۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۷۹ش). *التعلیقات*. تصحیح عبدالرحمن بدوی. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
  ۲. همو. (۱۳۸۳ش). *المبدأ و المعاد*. به اهتمام عبدالله نورانی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
  ۳. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۵ش). *رحیق مختوم: شرح حکمت متعالیه*. بخش دوم و چهارم از جلد اول. تنظیم و تدوین حمید پارسانیا. قم: نشر اسراء.
  ۴. خسروپناه، عبدالحسین؛ پناهی آزاد، حسن. (۱۳۸۸ش). *نظام معرفت‌شناسی صدرایی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
  ۵. خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۸ش). ساختار دانش فلسفه معرفت بر اساس حکمت صدرایی، ذهن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. سال دهم، شماره ۴۰، صص ۵۵-۸۱.
  ۶. دادبه، اصغر. (۱۳۸۵ش). *کلیات فلسفه*. تهران: دانشگاه پیام نور.
  ۷. سبجانی، جعفر. (۱۳۸۲ش). *شناخت در فلسفه اسلامی*. قم: نشر امام صادق (ع).
  ۸. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. (۱۳۸۰ش). *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*. جلد ۳. تصحیح و تحشیه و مقدمه سید حسین نصر، با مقدمه و تحلیل فرانسوی هانری کرین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
  ۹. شمس، منصور. (۱۳۸۴ش). *آشنایی با معرفت‌شناسی*. تهران: طرح نو.
  ۱۰. صدر، محمدباقر. (۱۳۵۸ش). *تحلیلی از مسئله شناخت*. ترجمه محمدعلی جاودان. تهران: روزبه.
  ۱۱. صدرالدین شیرازی. محمد ابن ابراهیم. (بی‌تا). *المظاهر الالهیه. حقه و قدم له و علق علیه سید جلال الدین آشتیانی*. مشهد: دانشگاه مشهد.
  ۱۲. همو. (۱۳۴۱ش). *عرشیه*. تصحیح و ترجمه غلامحسین آهنی. اصفهان: کتاب‌فروشی شهریار.
  ۱۳. همو. (۱۳۵۸ش). *السواردات القلیبیه فی معرفه الربوبیه*. تحقیق، تصحیح و ترجمه احمد شفیعیها. تهران: انجمن فلسفه ایران.